



# خردسانان

# گوست

سال چهارم

شماره ۲۰۵، پنجمین

۱۳۸۵ مرداد

۳۰۰ تومان



# خردسان

خردسانان

مجله‌ی خردسانان ایران

صاحب امتیاز موسسه نشنیم و نشر آثار امام (ره)

به نام فداوند بفشنده‌ی مهربان

|    |                     |  |
|----|---------------------|--|
| ۱۳ | باز کار خطرناک ۴۰۰۰ |  |
| ۱۷ | ترس                 |  |
| ۲۰ | قصه‌ی حیوانات       |  |
| ۲۲ | حضرت علی (ع)        |  |
| ۲۴ | کاردستی             |  |
| ۲۵ | فرم اشتراک          |  |
| ۲۷ | ترانه‌های آسمانی    |  |

|    |                  |  |
|----|------------------|--|
| ۳  | با من بیا        |  |
| ۴  | مثل لاک پشت      |  |
| ۷  | نقاشی            |  |
| ۸  | فرشته‌ها         |  |
| ۱۰ | مهربان‌ترین عابر |  |
| ۱۱ | جدول             |  |
| ۱۲ | بازی             |  |

• مدیر مسئول: مهدی ارگانی

• سردبیران: الشین علا، مرجان کشاورزی آزاد

• مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

• تصویرگر: محمد حسین مسلمانیان

• گرافیک و صفحه‌آرایی: صدف صفرپور

• لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر غرچو

• امور مشترکین: محمد رضا اصغری

• نشرنامه: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشرخروج

تلفن: ۰۲۹۷-۱۲۹۷، ۰۶۷۰-۰۸۲۳ و ۰۶۷۰-۰۸۲۱  
۰۶۷۱-۰۲۲۱

پدر و مادر عزیز، مردمی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسانان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تقویتی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسانان از اهداف اصلی آن است. بریزدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کودک، من تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذرانید. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...



دوست من سلام.

من خط کش هستم، صاف و بلند.

من به تو کمک می‌کنم تا خطهای صاف بکشی.

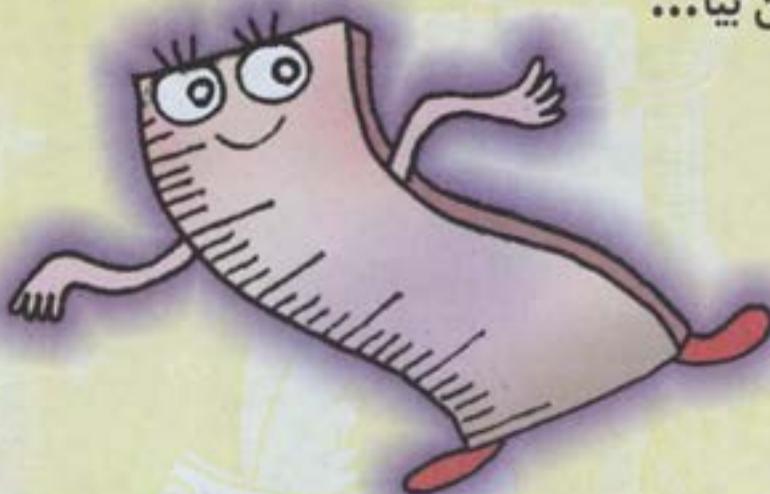
حتی می‌توانم بعضی چیزها را هم اندازه بگیرم.

من در یک کیف مدرسه زندگی می‌کنم و هر روز به مدرسه  
می‌روم و به خانه بر می‌گردم.

شاید تو هنوز به مدرسه نمی‌روی و خط کش هم نداری.

برای همین هم امروز پیش تو آمده ام تا با هم آشنا شویم  
و همراه هم، مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم.

پس دست مرا بگیر و با من بیا...





# مثـل لـاـکـلـشـن

مهری ماهوتی



چه صبح خوبی!  
امروز خیلی خوش حال بودم.  
داد زدم: «سلام خورشید خانم! من امروز پنج سال و یک روز دارم.  
دیشب جشن تولدم بود.»

خورشید با آفتاب داغش، گردنم را قلقلک داد و گفت:  
«تولدت مبارک! حتما کادوهای قشنگی گرفتی.»  
گفتم: «بله! بیتر از همه. کادوی بابا بود. نگاه کن!»  
لاک پشت را گذاشتم کنار باغچه تا خورشید او را بینند.  
گفتم: «نمی‌دانی چه قدر بواش راه می‌رود. از صبح تا شب طول  
می‌کشد تا اندازه‌ی یک قدم من، جلو برود. نمی‌دانم اسمش را جی  
بگذارم.»

خورشید گفت: «خیلی قشنگ است. من سیاره‌ی کوچکی دارم به نام  
عطارد. عطارد من هم همین حور است. آن قدر بواش بواش  
حرکت می‌کند که انگار اصلا از جایش نکان نمی‌خورد.»

گفتم: «جه خوب! اگر من روی عطارد رندگی می‌کردم، خیلی طول  
می‌کشید تا روز، شب بشود. آن وقت می‌توانستم یک عالمه بازی  
گنم.»





خورشید، یک تکه ابر را از جلوی صورتش کنار زد و گفت:  
« عطارد، نه آب دارد، نه هوا و چون همیشه نزدیک به  
من است، آن قدر داع می شود که هر کس نزدیک او  
بیاید، می سوزد. اما یک خوبی هم دارد. چون مثل  
لاک پشت تو، یواش حرکت می کند، هر روز آن، دو  
سال طول می کشد. این طوری هر کس می تواند  
در یک روز دوبار جشن تولد بگیرد.»  
خورشید خانم چه حرف های عجیب و غریبی زد.  
لاک پشم را بغل کردم و بردم توی سایه،  
اسم او را گذاشتم عطارد!

# نقاشی

دایره های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته‌ها



همه‌ی ما برای افطار به خانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگ رفته بودیم.

وقتی اذان گفتند، همه نماز خواندند، بعد همه دور سفره‌ی افطار نشستیم.

مادربزرگ برای همه، آش و فرنی درست کرده بود. من زودتر از همه غذایم را تمام کردم و با صدای بلند گفتم: «خدایا شکر! مادربزرگ، دست شما درد نکندا!» پدربزرگ گفت: «من دانی حضرت علی(ع) گفته‌اند که وقتی غذایی را خوردید، با صدای بلند، خدا را شکر کنید تا دیگران هم خدا را شکر کنند.»

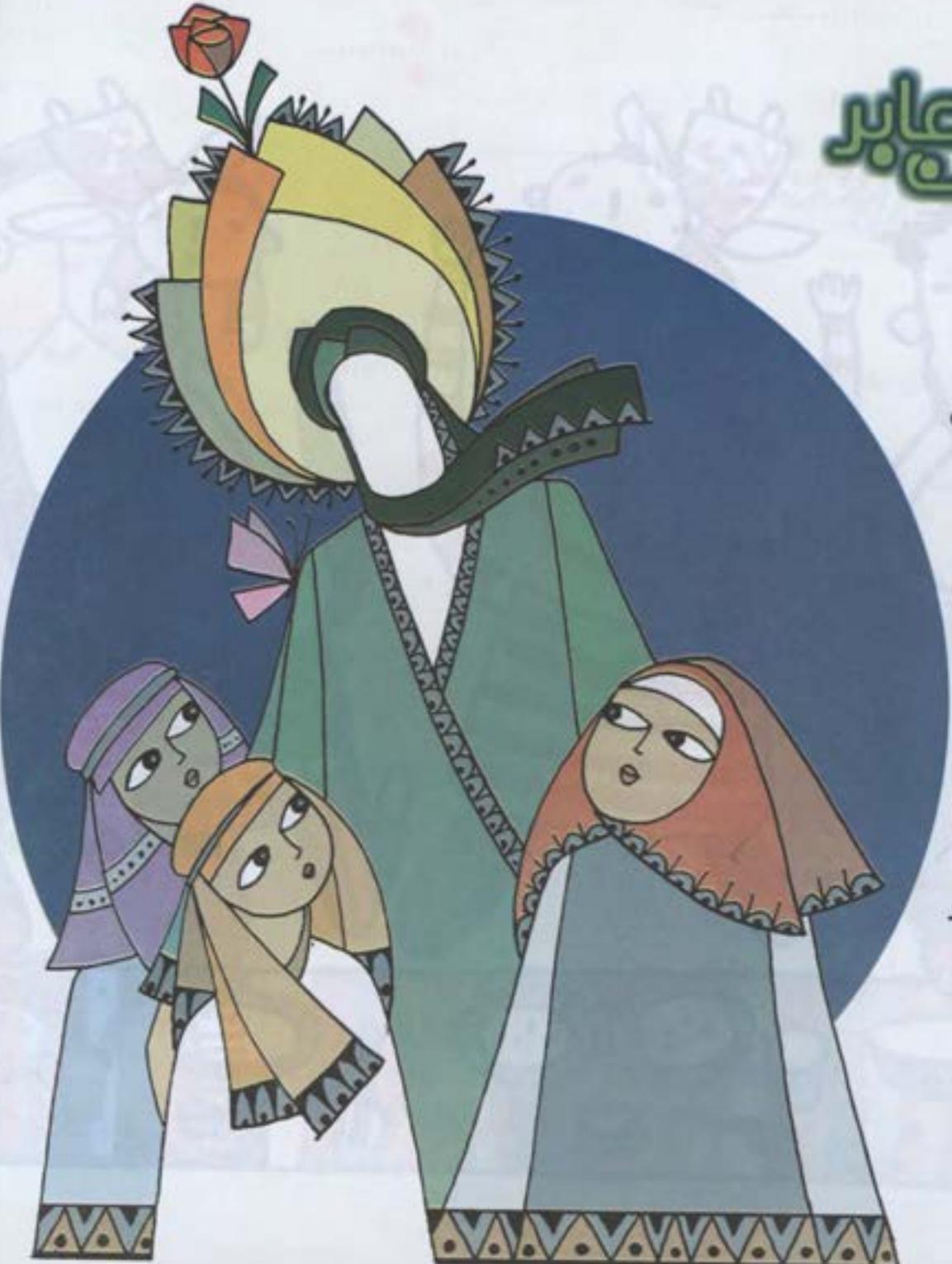
به دایی عباس نگاه کردم و هر دو خندیدیم. دایی عباس قبلاً این را به من گفته بود.

همین موقع، حسین با صدای بلند گفت: «شکر! پدر، مرا بوسید و گفت: «آفرین! تو به حسین یاد مندهی تا مثل تو خوب و مهربان باشد.»



# محمد عزیزی

# مهربان ترین عابر

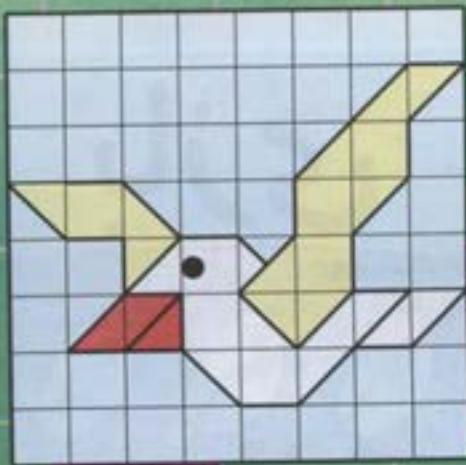
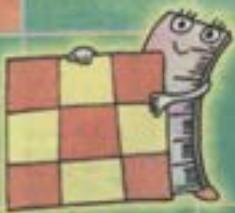


کوچه‌های مدینه می‌دانند  
که تویی مهربان ترین عابر  
تو که تا می‌رسی به رهگذران  
بر لبت می‌شود گلی ظاهر

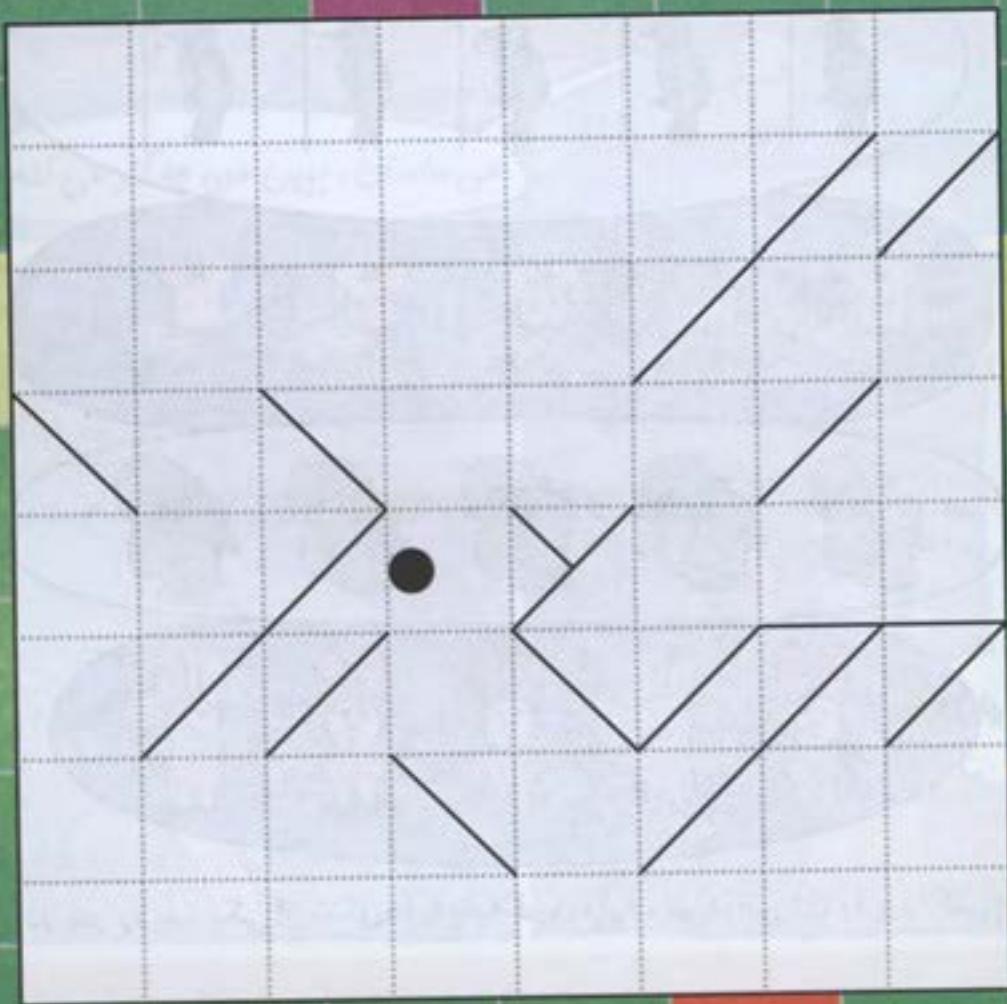
کودکان مثل شاپرک‌هایی  
گل روی تو را که می‌بینند  
بال و پر می‌زنند با شادی  
تا سر شانه‌ی تو بنشینند

تو بهاری که از زمین دلت  
چشم‌های زلال می‌جوشند  
تشنگان تشنه، تشنه می‌آیند  
از صفائی دل تو می‌نوشنند

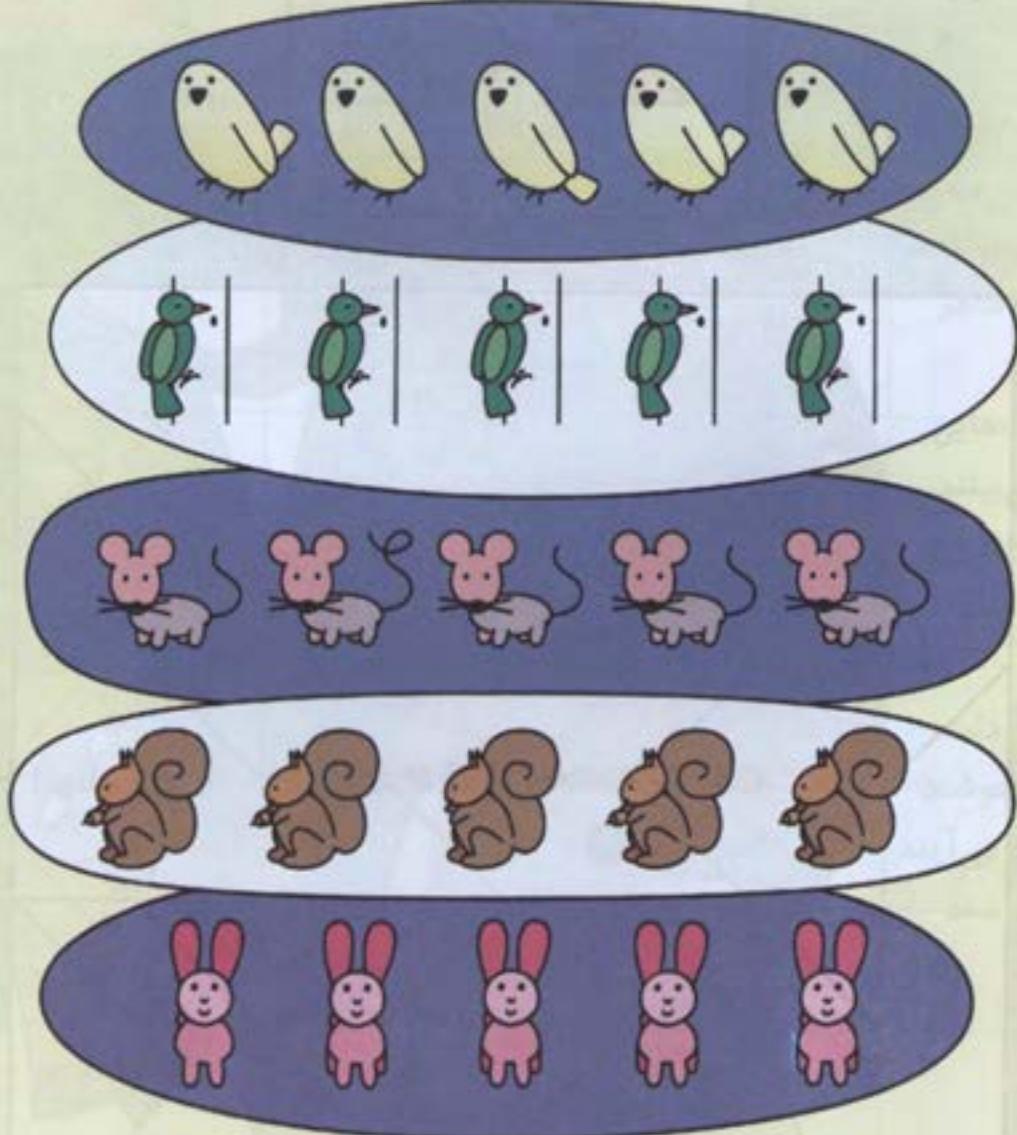




جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



در هر ردیف یکی از شکل‌ها با بقیه فرق دارد. می‌توانی آن را پیدا کنی؟





اما می ساعت بعد :

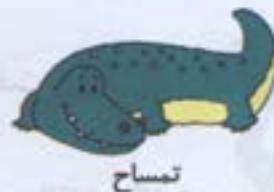




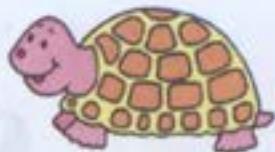
پایانی



با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک، از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شمارا  
هراهی کند.



تمساح



لак پشت



صورشی



قریباغه



اردی



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز آرام آرام از آب بیرون آمد.

کنار آب بود که پا به فرار گذاشت و رفت پشت بوته‌ها.

پا به فرار گذاشت و رفت پیش.

سرش را توی لاکش برد.

کنار آب نشست و گفت «کسی اینجا نیست؟»

چیزی نگفت.

هم چیزی نگفت.



اما از توی لاکش گفت: «جان! من اینجا هستم.»



گفت: «بیا به من کمک کن. دندانم درد می‌کند.»



گفت: «من می‌ترسم.»



گفت: «بیا بین چرا دندان من درد می‌کند؟»



گفت: «من می‌ترسم.»



گفت: «باید را خبر کنیم. او می‌تواند به کمک کند.»

گفت: «من می‌روم و را خبر می‌کنم.»

رفت ولی پشت بوته‌ها ماند. کمی بعد به همراه آمد.

دهانش را باز کرد و شروع کرد به تمیز کردن دندان‌های .

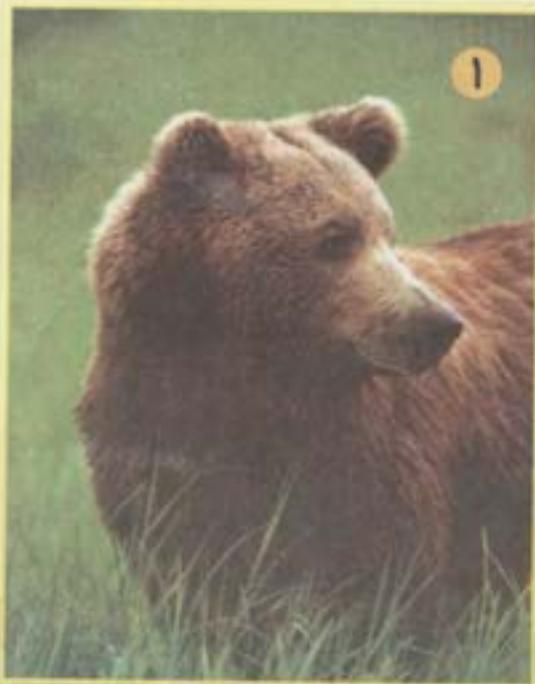
وقتی کار تمام شد، از و تشكراً کرد و دوباره به آب

برگشت. و دوباره مشغول بازی شدند.



# قصه‌ی حیوانات

۱



۱) یک روز خرس قهوه‌ای، چشمش به یک خرس سفید افتاد.

۲



۲) او خیلی قشنگ بود.

۳

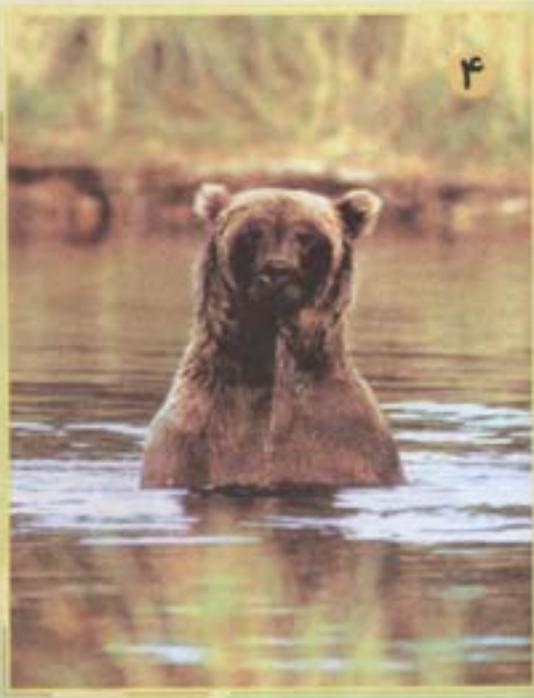


۳) قهوه‌ای تصمیم گرفت یک خرس سفید بشود.



۵

۴) برای همین هم به  
رودخانه رفت و خودش  
را شست و شست و  
شست ...



۴

۵) اما سفید نشد!



۶

قهوهای هیچ وقت یک خرس سفید نشد  
ولی یک خرس تمیز تمیز شد.

۲۱



۶

۷) مرغ دریایی او را دید و گفت:  
چه خرس قهوه‌ای تمیزی!



# حضرت علی ع

حضرت علی (ع) نمی خنده.

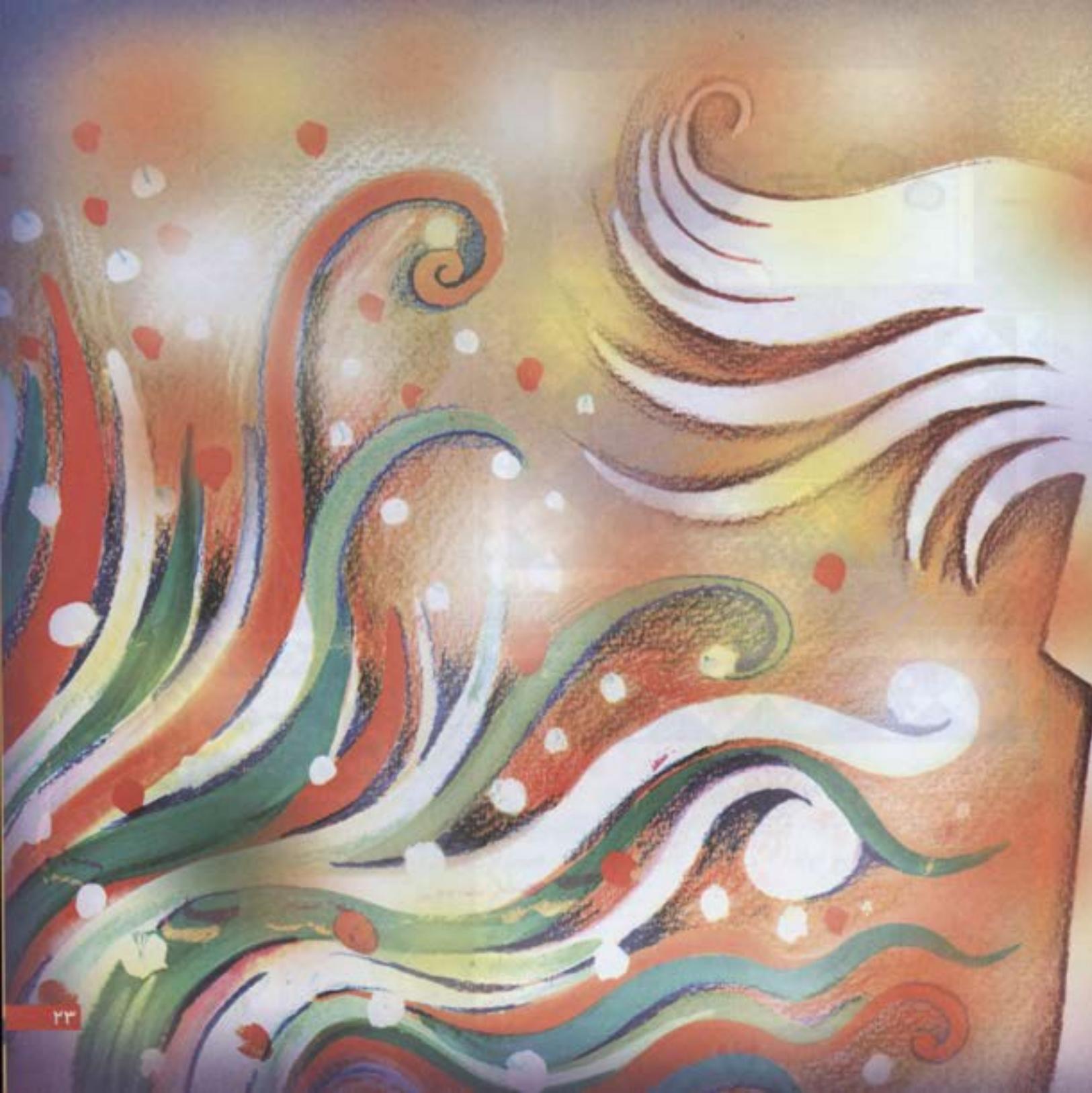
حضرت علی (ع) درد می کشید.

فرشته ها او را بوسیدند و با خود به آسمان برندند.

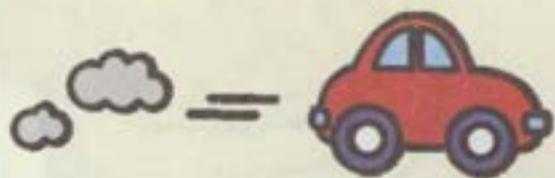
حالا سال های سال است که گل ها چشم به آسمان

دوخته اند تا شاید امام را ببینند که دیگر درد

نمی کشد و دوباره می خنده.



# کاردستی



شکل‌ها را از روی خط زرد قیچی کن.  
روی علامت چسب مایع بزن.  
قسمت دیگر پاکت را روی آن بچسبان  
تا پاکت کامل شود.  
کارت تصویر ماشین را داخل آن بگذار.





# خودسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هرماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج.

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شعبه ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان سهرگان، نایندگان، جبار و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۷۸۳۳۷۰-۰۶۷۷ درمیان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

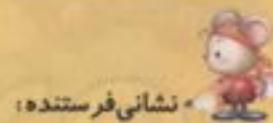
تحصیلات:

۱۳

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر عرض

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

comm  
کام

# ترانه هایی

مصطفی رحماندوست

دست، دست، چه دستی  
یه دست و پنج تا انگشت  
هر کدامش یه جوره  
ولی باهم می شن مشت  
هر چه بخوام، با دستم،  
از جایی برمی دارم  
می دم به تو، یا آن را  
یک گوشه می گذارم  
خداجونم، تشکر!  
دستای خوبی دارم  
با این دو دست خوبم  
آسونه کارو بارم!



